

" از میان گفته ها و نظرات " کیانوری " در چاپ جدید " گفتگو با تاریخ "

اصلاحات در زمان شاه - اصلاحات در جمهوری اسلامی

یورش خونین شاه به دانشگاه تهران

در جمهوری اسلامی تکرار شد!

(۷)

دهه ۱۳۴۰ (۸ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد) بحران اجتماعی با چند اعتصاب پراکنده و اعتراضات مردم آغاز شد. این بحران همزمان شد با روی کار آمدن دمکرات ها در امریکا و رئیس جمهور شدن "کندی". فشار به شاه برای اصلاحات، با هدف جلوگیری از فروپاشی نظام پس از کودتا آغاز شد. سیستم ارباب و رعیتی در روستاها و حاکمیت فئودال ها بر کشاورزی ایران و نشستن خوانین در مجلس شورای ملی می بایست اصلاح شده و دگرگونی هائی در آن ایجاد میشد. در شهرها نیز صنایع مونتاژ باید تقویت می شد. شاه زیر فشار امریکا برای این رفرم نمی رفت و امریکا نگران از وقوع یک انقلاب در ایران، ابتدا به شاه فشار آورد تا فضای سیاسی کشور را باز کند و بجای حمایت از دستگاه فاسد حکومتی، سران باقی مانده جبهه ملی - غیر از مصدق- را در قدرت دولتی سهیم کند. شاه پس از مدتی خلیل ملکی را به توصیه اسدالله علم که بعدها نخست وزیر و وزیر دربار شد ملاقات کرد و تمایل خود به حضور سران جبهه ملی در دولت را با وی در میان گذاشت تا او نیز به دوستان خود اطلاع بدهد. جبهه ملی با این پیشنهاد و تمایل برخورد منفی کرد و به امید بهره گیری از بحران و سهم بیشتر در حاکمیت، آن را رد کرد و به میتینگ های خود افزود و شمار بیانیه های خود را افزایش داد. میتینگ و تظاهرات میدان جلالیه تهران اوج این مرحله از اقدامات جبهه ملی است. روحانیت منتظر نتیجه این کشاکش بود. در رهبری حزب توده ایران در مهاجرت نیز بحران به بحث گذاشته شد و از جمله طرح هائی که در دستور بررسی قرار گرفت بازگشت به کشور بخشی از رهبری حزب توده ایران بود. از جمله بازگشت ایرج اسکندری عضو وقت هیات سیاسی حزب که سابقه حضور در ترکیب کابینه قوام و مجلس شورای ملی را داشت. شادروان اسکندری پیشنهاد کرده بود که جمعی از اعضای رهبری حزب مستقیماً و با هواپیما در تهران باز گردند. بازداشت او در فرودگاه، در آن شرایطی که شاه در آن قرار گرفته و تبلیغات وسیعی پیرامون گشایش فضای سیاسی ایران و رفرم و اصلاحات راه انداخته بود، بعید به نظر می رسید، ضمن آنکه اگر چنین بازداشتی صورت می گرفت خود به یک حادثه رسوا کننده فضای سیاسی تبدیل می شد.

رد پیشنهاد شاه از سوی جبهه ملی و نخست وزیر شدن "علی امینی" نیز پیشنهاد ایرج اسکندری را از دستور کار هیات سیاسی حزب توده ایران خارج نکرد، ضمن آنکه در ایران نیز حزب بر فعالیت های خود افزود و در میتینگ پرجمعیت میدان جلالیه تهران، سهم بزرگ را نیروی توده ای برعهده داشت و اعضای سابق سازمان جوانان حزب توده ایران مانند بیژن جزنی و ظریفی نقشی اجرائی مهمی در این مرحله برعهده گرفته بودند. بحث پیرامون این دوران را کیانوری در کتاب "گفتگو با تاریخ" اینگونه ادامه میدهد:

کیانوری: بزرگترین اشتباه جبهه ملی این بوده که تصور کرده بود ضعف شاه در نتیجه نیروی داخلی جبهه ملی و میتینگ ۱۵۰ هزار نفری یا شصت هزار نفری است، درک نکردند که این سیاست امریکاست که با تمام قدرت به شاه فشار می آورد.

س: نقش مصدق - در این دوره - چه می شود، چرا ساکت ماند؟

کیانوری: دکتر مصدق مدت ها سکوت کرده بود. خبرهایی امید بخش به او می دادند، اما او تصور می کرد محال است امریکا در حالی که شاه وی را در خانه اش- در دهکده احمدآباد- تهران زندان نگه داشته، بیاید به جبهه ملی قدرت بدهد. این به همان اندازه اشتباه است که ملکی کرد و فکر کرد چنین چیزی اصولا ممکن است انجام بگیرد. به نظر من مصدق در این دوران قصد نداشت در کار جبهه ملی که در خارج فعال بود مداخله کند، چون داخل میدان نبود و از جزئیات سیاست روز هم مطلع نبود. شاه هیچ جور نمی گذاشت او با بیرون ارتباط برقرار کند و تحت نظر کامل بود. تنها دکتر غلامحسین- پسرش- بود که می توانست به دیدنش برود. حتی چیزهایی هم که می نوشت، به صورت پنهان بیرون برده می شد یا به دستش می رسید. به این ترتیب او واقعا فعالیت نداشت و در محاصره کامل بود. به خودش هم اجازه نمی داد امر و نهی بکند، دخالت بکند و توصیه بکند. شاید اگر توصیه می کرد آنها می پذیرفتند.

س: او در انحلال «جبهه ملی» سوم دخالت کرد! پس تا حدی امکان فعالیت برایش بود.

کیانوری: او می گفت چرا شما(جبهه ملی سوم) همه احزاب را نمی پذیرید، همه بایستی درون جبهه باشند.

بهر حال اصلاحات با نخست وزیر شدن امینی شروع شد. بین جبهه ملی و امینی یک اختلاف شدید، مبارزه تبلیغاتی- مطبوعاتی پیش آمد. اول ارسنجانی علیه جبهه ملی یک نطق فوق العاده سختی کرد، با این مضمون که اینها جلوی کار ما را گرفته اند. کریم سنجابی از سوی رهبری جبهه ملی پاسخ بسیار تندی به دولت امینی داد و دولت امینی را غیر قانونی اعلام کرد. او گفت این دولت فایده ندارد، برای اینکه از طرف مجلس مورد تائید قرار نگرفته است. جبهه ملی گفت ما بایستی حتما انتخابات آزاد را عملی کنیم و برای این کار باید دولت امینی برکنار شود. [امینی] در یک گفت و گو با خبرنگار یونایتد پرس گفت «بدرستی می دانم که آنها- جبهه ملی- از طرف حزب زیر زمینی کمونیست- حزب توده ایران- قویا پشتیبانی می گردند.»

این گفتار دولت امینی است، بدنبال آن تعریفی که رادیو مسکو از میتینگ میدان جلالیه کرد. بدون شک توده ایها در اینجا بودند. حتی آنطوری که ملکی گفته است، شاه می خواسته فقط جبهه ملی علیه توده ای ها موضع بگیرد و اینها حاضر نشدند، برای اینکه می دانستند عده زیادی از جوانان توده ای در این تظاهرات شرکت می کنند، آنها نمی خواستند که اینها را از دست بدهند.

واقعیت این است که وقتی رادیو مسکو از میتینگ تعریف می کند، برای آنها معنی دارد، یعنی شوروی ها و توده ای ها موافق هستند و به این جریان کمک می کنند. این حقیقت دارد و این چیزی هم که امینی گفت نه برای ترساندن بود، بلکه واقعیت بود و برای ترساندن بقیه مردم از اینکه این توده ای ها، کمونیست ها و شوروی ها الان با هم همدست هستند این حرف ها را زد. خلاصه این دعوا خیلی به سختی در گرفت. بالاخره جبهه ملی در سالگرد سی ام تیر مراسمی را تدارک دید ولی دولت امینی قدغن کرد. دولت هر گونه تظاهرات را قدغن کرد.

در این مرحله جریانی دیگری پیش می آید. جریان حمله به دانشگاه. با وضعی وحشتناکی، پلیس و سربازان مسلح همه راهها را بستند که جبهه ملی تظاهرات نکند. دکتر صدیقی، دکتر امیر علایی، داریوش فروهر، مهندس خلیلی، مهندس حبیبی، مهندس زیرک زاده، مهندس حق شناس، دکتر سنجابی، دکتر خنجی و صدر را بازداشت کردند و نگذاشتند حتی برسر قبر شهدای سی تیر در ابن بابویه بروند. شماری هم در روزهای قبل بازداشت شده بودند. از

جمله کریم آبادی، کشاورز، صدر، قاسمیه، مانیان، بهنام، صادقی و سعید فاطمی. بعد هم آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، مهندس عطایی، دکتر سبحانی، نزیه، عباس رادنی و جمعی دیگر را با هم بازداشت کردند.

در دوم خرداد سال ۱۳۴۰ اعلامیه شدید اللحن جبهه ملی علیه دولت امینی صادر شد. دستگاه حاکمه بار دیگر به حربه پوسیده و قدیمی خود که بی اعتباری آن بر همه جهانیان آشکار است، متوسل شده و با تمام قوا به صورت تهمت و افترا اعلام کرد که کمونیست ها در روز سی ام تیر قصد اشغال خاک ایران را داشتند. حتی امینی گفت: آنان که اعلام میتینگ کرده اند آلت دست کمونیست هایی هستند که با دستور سیاست های خارجی قصد اخلال دارند. در اروپا و ایران افشاگری بسیار مفصل علیه امینی شروع شد و روزنامه «باختر امروز» مطالب مفصلی علیه او نوشت.

از طرف دیگر، امینی هم برای وضع قوانین جدید و برای اجرای کارهای خودش تقاضای اختیارات کرد و شاه هم اختیارات را داد تا در قوانین موجود تغییراتی بوجود بیاورد. در این زمان اتفاقات تازه ای افتد که شرایط را بحرانی تر کرد. آقای شمشیری- که از بازاریان سرشناس طرفدار دکتر مصدق بود- در ۲۰ آبان ۱۳۴۰ فوت کرد. شمشیری را گرفته و همراه آقای مانیان به خارک تبعید کرده بودند. او بعدا با توصیه هایی آزاد شده بود اما پیرمرد فوت کرد. تظاهرات ۱۶ آذر هم در دانشگاه به واقعه ای وحشتناک تبدیل شد. دانشجویان تظاهرات آرامی را در داخل دانشگاه شروع کرده بودند. بدون هیچ مقدمه ای یکباره نیروی نظامی و پلیس، چتربازها و غیره و... حمله وحشتناکی به دانشگاه کردند. دانشجویان ضرب و شتم شدند و به تاسیسات هم خسارات زیادی وارد کردند. (حادثه ای شبیه ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در جمهوری اسلامی که گویا کپی برداری از آن واقعه شده بود- راه توده) باز دوباره صدیقی، سنجابی، زیرک زاده، حسینی، خنجی، امیرعلایی، فروهر، شاپور بختیار و مسعود حجازی؛ همه اینها بازداشت شدند. در دانشگاه چه گذشت؟ کافی است که فقط این نامه آقای دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران را به نخست وزیر می بخوانیم:

جناب آقای نخست وزیر!

پیرو مذاکرات امروز صبح، در ساعت ۱۱، سربازان و چتربازان دانشگاه تهران را اشغال کردند، هیچ دلیلی در بین نبود که نظامیان آئین دانشگاه را نقض کنند. پس از حمله به داخل دانشگاه سربازان بدون فرق و تفاوت، یکسان به دانشجویان پسر و دختر حمله کردند. دانشجویان بسیاری را به قصد کشت مضرور کردند، من هیچ گاه ندیده و نشیندم تا این حد بی رحمی، سادیسم، خشونت و خرابکاری از ناحیه قوای دولتی انجام شود. بعضی از سربازان در تالارهای درس دانشگاه از دختران ازاله بکارت کردند. هنگام سرکشی در بناهای دانشگاه صحنه هایی نظیر هجوم قوم و قشون وحشی به خاک دشمن را در برابر چشمانم مجسم ساختم. کتاب ها پاره شده بود، نیمکت های درس شکسته شده بود و ماشین های تحریر شکسته و خرد شده بود. تجهیزات آزمایشگاهی دانشگاه یا خراب یا غیر قابل استفاده شده بود یا به سرقت رفته بود. عمل خرابکاری سربازان که به دانشگاه غیر مسلح حمله کرده بودند فجیح بود، بدون آنکه افسران آنان را منع کنند و در جلوگیری از این اعمال دخالت کنند، حتی بیمارستان دانشگاه از خرابکاری سربازان در امان نمانده بود. عده زیادی از سرپرستان و بیماران مضرور شده بودند یا مجروح. همین اعمال در کلوب دانشگاه و خوابگاه دانشجویان خارجی به وقوع پیوست. در حال حاضر عده بسیاری از دانشجویان که به سختی مضرور شده اند، در بیمارستان دانشگاه تحت مداوا قرار گرفته اند. به عنوان رئیس دانشگاه تهران و به عنوان نماینده دانشکده و شورای دانشجویان، من به این عمل جنایی و خشونت آمیز اعتراض می کنم. تمام رؤسای دانشکده ها و نیز خود من استعفا خود

را به شما ابلاغ می کنیم و این استعفانامه مادام که مسئولین این وحشیگری های حیوانی مجازات نشوند معتبر خواهد بود.

دکتر فرهاد رئیس دانشگاه تهران

کمیسیون رسیدگی، به ریاست یک سپهبد تشکیل شد. اعتراضات عمومی در خود جامعه نسبت به این عمل خیلی شدید بود و در خارج هم اعتراضات فوق العاده شدید می شد. هیأت سه نفری متشکل از سپهبد صادق احمدی، احمد معاون راد بصیری و سپهبد وفا انتخاب شد. این کمیسیون در بهمن ماه تشکیل شد ولی گزارش در سال ۱۳۴۰ به دولت تقدیم شد. در این گزارش تقریباً همین مطالبی که آقای دکتر فرهاد نوشته آمده است.

تیمسار بختیار- بنیانگذار و اولین رئیس ساواک شاهنشاهی- که در حادثه دانشگاه نقش داشت احساس کرد که رفتنی است. شاه او را برای توضیحات به امریکا فرستاد اما آنجا او را نپذیرفتند. مدت زیادی معطل شده بوده که با کندی ملاقات بکند اما کندی حاضر به ملاقات وی نشده بود. شاه هم از بختیار به اندازه کافی راضی نبوده و احساس می کرد او می خواهد جای او را بگیرد، چون در خانه اش که نزدیک کاخ شاه بود مهمانی هائی می داد که در آنجا شب ها چنان سرو صدائی راه می انداختند و شعارهایی علیه شاه، و خانواده اش می گفتند و فحاشی می کردند. مهمان ها این گزارش ها را به شاه می دادند، شاه هم او را مرخص کرد. البته نامه ای هم سفیر ایران در سوئیس- هرمز قریب، رئیس بعدی تشریفات دربار شاه- به تهران می نویسد مبنی بر این که حمله به دانشگاه تهران چقدر تاثیر وحشتناکی در اروپا به دنبال داشته است. هرمز قریب در آخر نامه اش می نویسد که رئیس اتحادیه دانشجویان سوئیس به او اطلاع داده که در دهم ماه ژوئن کنگره بین المللی سازمان های دانشجویی در دانشگاه لاوال کانادا تشکیل خواهد شد که سازمان های دانشجویی ۷۳ کشور در آن شرکت می کنند و قرار است هیات نمایندگی سوئیس، که اطلاعات کافی و دلایل محکمی دارد با طرح هیات نمایندگی مالزی مخالفت کرده و نخواهد گذاشت قطعنامه تصویب شود. خلاصه این وضع پیدا می شود. بالاخره دکتر امینی در ۲۷ تیر ۱۳۴۱ مجبور به استعفا شد. شاه به امریکا سفر کرد و با کندی صحبت می کرد و قول و قرار گذاشت. ما می دانیم که هم امریکایی ها و هم انگلیسی ها همیشه به دنبال قدرت ثابتی در یک کشور هستند که می خواهند زیر نفوذ بگیرند و همیشه او را از یک قدرت پراکنده و دست دوم که نیرویی از خودش ندارد، مطمئن تر می دانند. بالاخره پادشاه، پادشاه است، ارتش دنبالش است و خوب او وعده می دهد که ما اصلاحات ارضی را انجام می دهیم.

شاه ترسیده و چوبش را هم خورده و وعده داد که اصلاحات ارضی را همان جور انجام خواهد داد و مدتی هم همان ارسنجانی را به عنوان وزیر اصلاحات ارضی نگه می دارد تا اینکه بعد از مدتی علم روی کار می آید.

راه توده ۱۵۷ ۲۰۰۷، ۱۱، ۱۹